

اثبات وجود خدا در تفکر دنس اسکوتوس و تأثیر ابن‌سینا بر آن^۱

مهدی عباس زاده^۲

چکیده

در این نوشتار، افکار و آراء دنس اسکوتوس درباره اثبات وجود خدا بررسی و تبیین می‌شود و تأثیر افکار ابن‌سینا بر آن از زاویه‌ای واقع‌بینانه و مستند روشن می‌گردد. اسکوتوس در بحث از اثبات وجود خدا، به لحاظ پیش‌انگاره‌ها یا مقدمات و مبانی و حتی به لحاظ ساختار استدلال کاملاً تحت تأثیر ابن‌سینا قرار دارد. اسکوتوس به تبع ابن‌سینا برهان ارسطویی محرک اول را در اثبات وجود خدا نامعتبر می‌داند. او استدلال خود را با «موجود به طور کلی» آغاز می‌کند، مفهوم موجود را مشترک معنوی می‌داند، امکان را به معنای امکان خاص لحاظ می‌کند، خدا را علت فاعلی به معنای حقیقی و معطی‌الوجود و به مثابه علت تامه، موجد و مبقیه می‌داند، و در استدلال خود از برهان وسط و طرف استفاده می‌کند. گذشته از موارد تأثیرپذیری اسکوتوس از ابن‌سینا شباهت‌ها و تفاوت‌هایی نیز میان آراء این دو متفکر وجود دارد. نتیجه استدلال‌های هر دو متفکر، خدایی است با ویژگی‌های یکسان به لحاظ فلسفی، اما متفاوت به لحاظ دینی. در شیوه استدلال بر وجود خدا نیز ابن‌سینا و اسکوتوس همانند یک‌دیگرند، جز این که در فلسفه ابن‌سینا با این شیوه علت فاعلی اول اثبات می‌شود، اما در تفکر اسکوتوس با همین شیوه تفوق سه وجهی خدا به صورت یک‌جا اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی

خدا، وجود، واجب‌الوجود، ضرورت، امکان، علیت، ابن‌سینا، دنس اسکوتوس

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۲/۲۷؛ پذیرش مقاله: ۹۰/۵/۲۲

۲- دکتری فلسفه و کلام اسلامی و استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

طرح مسئله

یوهانس دنس اسکوتوس (۱۲۶۶م - ۱۳۰۸م)، فیلسوف و متکلم مدرسی اسکاتلندی، ترجمه لاتین کتاب *الشفاء* ابن سینا در قرن دوازدهم را مطالعه کرده است و آن گونه که در نوشتار حاضر نشان داده خواهد شد در طرح پیش‌انگاره‌ها یا مبانی و مقدمات اثبات وجود خدا و حتی ساختار استدلال کاملاً تحت تاثیر وی قرار دارد.

برخی از اسکوتوس‌شناسان معاصر غربی که جانب انصاف علمی را رعایت کرده‌اند، تأثیر ابن سینا بر اسکوتوس در اثبات وجود خدا را بسیار ژرف و گسترده می‌یابند. آن‌ها برآنند که اساساً ساختار سه‌گانه استدلال اسکوتوس بر وجود خدا ماخوذ از ساختار تفکر مابعدالطبیعی سینیوی مندرج در کتاب *الشفاء* است. از جمله این محققان می‌توان به اسکوتوس‌شناس شهیر، ریچارد کراس اشاره کرد. وی در این باره می‌نویسد:

اسکوتوس از ابن سینا سه ساختار استدلالی را اخذ می‌کند: اولاً- ابن سینا چنان که مشهور است، تفوق استدلال طبیعی^۱ بر وجود یک موجود اول را رد می‌کند و یک استدلال مابعدالطبیعی از امکان به وجود یک موجود ضروری [واجب‌الوجود] را جایگزین آن می‌سازد؛ ثانیاً- ابن سینا در جریان این استدلال، پیوستگی ارسطویی مفاهیم موجهه^۲ (یعنی ضروری در برابر ممکن) با مفاهیم زمانمند^۳ (یعنی دائمی^۴ در برابر زمانمند^۵) را رد می‌کند؛ ثالثاً- ابن سینا در فهمش از امکان، مفهوم یک ماهیت، یعنی ماهیت فی‌نفسه [لابشرط] را بسط می‌دهد. همه این سه مدعای سینیوی اهمیت فراوانی نزد اسکوتوس دارند (Cross, 2005, P.5).

درستی این سه نکته را در ضمن نوشتار حاضر نشان خواهیم داد، اما به نظر نگارنده می‌رسد - و در ضمن نوشتار حاضر نیز نشان داده خواهد شد - که تاثیر ابن سینا بر اسکوتوس در بحث از اثبات وجود خدا محدود به این سه نکته نمی‌شود بلکه از آن هم فراتر می‌رود.

الف - مقدمات و مبانی براهین اثبات وجود خدا نزد اسکوتوس

هر استدلالی بر وجود خدا طبعاً دارای مبانی و مقدماتی است که به مثابه مدخلی بر آن استدلال

1- physical
2- modal
3- temporal
4- everlasting
5- temporary

تلقی می‌شود. بدین جهت پیش از طرح و بررسی استدلال اسکوتوس بر وجود خدا، تبیین این مقدمات و مبانی، همراه با نشان دادن تأثیر آراء ابن‌سینا بر آنها - که هدف اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد - ضروری می‌نماید. این موارد عبارت است از: رد اعتبار برهان ارسطویی محرک اول در اثبات وجود خدا، آغاز نمودن استدلال با «موجود به طور کلی»، باور به اشتراک معنوی موجود، لحاظ امکان به معنای خاص، لحاظ علت فاعلی به مثابه علت تامه، موجد و مبقیه، و بهره‌گیری از برهان وسط و طرف.

۱- رد اعتبار برهان ارسطویی محرک اول در اثبات وجود خدا

اسکوتوس تحت تأثیر ابن‌سینا - و برخلاف ابن‌رشد و آکوئیناس - برهان ارسطویی محرک اول^۱ را در اثبات وجود خدا نامعتبر می‌داند.

ابن‌سینا در بخش الهیات کتاب *الشفاء* بر این باور است که محرک اول دقیقاً آن چیزی است که باعث حرکات چهارگانه می‌شود، و از این رو زمانی که طبیعی‌دان محرک اول را به مثابه فاعل تلقی می‌کند، مراد وی فاعل حرکات چهارگانه است، نه فاعل به معنای معطی‌الوجود. به نظر او محرک اول از آن‌جا که فاعل حرکات چهارگانه است یکسره در بند طبیعت باقی می‌ماند و به فراتر از آن راه نمی‌یابد، در حالی که علت فاعلی اول که معطی‌الوجود است، فراتر از طبیعت است. وی در این باره می‌نویسد: «مقصود از فاعل [= علت فاعلی] علتی است که وجودی میان با ذات را افاده می‌کند؛ زیرا مقصود فلاسفه الهی از فاعل صرفاً مبدأ حرکت آن‌گونه که طبیعی‌دانان در نظر دارند نیست، بلکه همانند پروردگار عالم، مبدأ وجود و افاده‌کننده آن است» (ابن‌سینا، ۱۴۲۸هـ ص ۲۵۷).

اسکوتوس نیز بر این باور است که اگر فرآیند استدلال با طبیعت و امور محسوسی مانند حرکت آغاز شود، عدم تناهی خدا هرگز قابل استنتاج نخواهد بود. مفهوم خدا نزد طبیعی‌دان یعنی مفهوم «محرک اول»، غیر از مفهوم خدا نزد مابعدالطبیعه‌پرداز یعنی مفهوم «موجود اول» است. حرکت از عوارض اشیاء مادی است که ذاتاً متناهی می‌باشند، و لذا محرک اول نیز می‌تواند در بند طبیعت و در معرض تناهی قرار داشته باشد، اما موجود اول از آن‌جا که طبق فرض، علاوه بر اشیاء مادی بر امور غیرمادی نیز تفوق دارد، فراتر از طبیعت و در نتیجه کامل‌تر و حقیقتاً مشتمل بر عدم تناهی است. وی در این باره چنین می‌نویسد: «کامل‌ترین مفهوم خدا که برای طبیعی‌دان امکان‌پذیر است مفهوم «محرک اول» است، اما کامل‌ترین مفهوم ممکن از خدا برای متخصص مابعدالطبیعه مفهوم «موجود

1- first mover

اول» است. این مفهوم دوم کامل‌تر است، هم به این دلیل که مطلق است و هم از این رو که اقتضای کمال نامتناهی را دارد ... اما محرک اول صرفاً یک نسبت را نشان می‌دهد و مفهومی است که بر طبق معنای ماهوی‌اش ضرورتاً اقتضای عدم تناهی ندارد» (Duns Scotus, 1998, P.81)

۲- آغاز استدلال با «موجود به طور کلی»

مبنای دیگر استدلال اسکوتوس بر وجود خدا این است که وی استدلال خود را تحت تأثیر ابن‌سینا نه از موجود محسوس بلکه از وجود یا موجود به طور کلی (= موجود بما هو موجود) یعنی موجود فارغ از این که محسوس باشد یا نامحسوس آغاز می‌کند.^۱

ابن‌سینا استدلال خود بر وجود خدا را با موجود به طور کلی و تقسیم آن به واجب‌الوجود بذاته و ممکن‌الوجود بذاته آغاز می‌کند، و این مقدمه‌ای بر اصل برهان وی در اثبات وجود خداست. وی در *الاشارات و التنبيهات* در این باره می‌نویسد: «هر موجودی آن گاه که از حیث ذاتش مورد توجه قرار گیرد و به غیر ذات او التفات نشود، چنان است که فی‌نفسه وجود یا برایش واجب است یا واجب نیست؛ اگر واجب باشد حق بذاته است و وجودش از ناحیه ذات واجب است و او همانا قیوم است، و اگر واجب نباشد جایز نیست گفته شود که او ممتنع بذاته است پس از این که موجود فرض شد؛ بلکه اگر به اعتبار ذاتش شرطی با او همراه شود، مثلاً شرط عدم علتش [در این صورت] ممتنع می‌گردد، یا مثلاً شرط وجود علتش [در این صورت] واجب می‌گردد. اما اگر شرطی مانند حصول علت یا عدم آن با او همراه نشود، برای وی در مرحله ذات امر سومی باقی می‌ماند که همانا امکان است، پس به اعتبار ذات چیزی است که نه واجب و نه ممتنع است. پس هر موجودی یا واجب‌الوجود بذاته است یا ممکن‌الوجود بر حسب ذات (ابن‌سینا، ۱۳۲۵، ص ۹۲).

ابن‌سینا پس از تقریر برهان خود بر این مطلب تأکید می‌کند که در این برهان صرفاً در خود وجود یا موجود بما هو موجود تامل نموده است، نه در خلقت و فعل الهی (یعنی موجودات واقعی)، و اگرچه مخلوقات و افعال خدا هم دلیلی بر وجود او هستند، ولی استدلال از خود وجود به وجود خدا موثق‌تر و شریف‌تر است (همان، ص ۱۰۲).

استدلال اسکوتوس بر وجود خدا به عنوان علت فاعلی اول نیز با این جمله آغاز می‌شود: «موجودی می‌تواند ایجاد شود» (Duns Scotus, 1987, P.37). آشکار است که این موجود یک موجود محسوس نیست، بلکه موجود به طور کلی، اعم از محسوس و نامحسوس است؛ زیرا یک

۱- وجود یا موجود در تفکر اسکوتوس مترادف و به معنای مفهوم وجود (نه حقیقت وجود) است.

موجود نامحسوس هم امکان دارد که ایجاد شود، یعنی موجودی است ممکن‌الوجود.

۳- دفاع از نظریه اشتراک معنوی موجود

از مبانی مهم اثبات وجود خدا در تفکر اسکوتوس باز هم تحت تأثیر ابن‌سینا باور به اشتراک معنوی^۱ مفهوم موجود است. «موجود» به نظر اسکوتوس چونان محمولی است که بر موجود نامتناهی (خدا) و موجودات متناهی (مخلوقات) به یک معنا حمل می‌شود (عباس زاده، ۱۳۸۹، ص ۳۵-۳۰). موجود اگر مشترک معنوی نباشد، وجود خدا معنایی متفاوت از وجود مخلوقات خواهد داشت، و از این رو شناخت خدا برای انسان اساساً امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا معرفت انسان یکسره از حس آغاز می‌شود و انسان معنای وجود را از مخلوقات و از طریق فرآیند انتزاع به دست می‌آورد. اکنون اگر معنای وجود درباره خدا متفاوت از معنای وجود درباره مخلوقات باشد، راهی به سوی فهم معنای وجود درباره خدا نخواهد بود، و لذا اثبات وجود خدا محال خواهد شد. از این جهت است که اشتراک معنوی موجود یکی از مبانی بحث اثبات وجود خدا است.

ابن‌سینا موجود را یک مفهوم مشترک معنوی می‌داند که بر موضوعات مختلف به یک معنا حمل می‌شود. وی در کتاب *الهیات الشفاء*، درباره اشتراک معنوی وجود می‌نویسد: «وجود اگر چه جنس نیست و به نحو مساوی بر آن چه در ذیل آن است یعنی بر همه موجودات حمل نمی‌شود، دارای یک معنای متفق فیه (یا مشترک معنوی) است» (ابن‌سینا، ۱۴۲۸هـ ص ۳۴). همچنین استدلال او بر این مطلب در کتاب *المباحثات بدین نحو* مطرح می‌شود: «اگر وجود به واسطه اشتراک اسم [یعنی اشتراک لفظی] بر چیزی حمل شود، در این صورت این که می‌گوییم هیچ چیزی از دو طرف نقیض خارج نیست، معنایی و حقیقتی نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت دو طرف نقیض مشخص نخواهند شد، در حالی که هیچ چیزی خارج از دو طرف نقیض نمی‌باشد» (همو، ۱۳۷۱، ص ۲۱۹).

اسکوتوس نیز با استدلال زیر و با بهره‌گیری از مفاهیم «شک» و «یقین» می‌کوشد تا اشتراک معنوی موجود را اثبات کند: انسان گاه نسبت به یک مفهوم یقین دارد، اما در مورد سایر مفاهیم شک می‌کند. او در این حالت در کنار مفاهیم گروه دوم که درباره آن‌ها شک دارد، واجد یک مفهوم یقینی است؛ زیرا انسان نمی‌تواند نسبت به یک مفهوم هم یقین داشته باشد و هم شک. انسان در حیات دنیوی می‌تواند در ذهن خویش یقین داشته باشد که خدا یک موجود است و در عین حال شک کند که آیا خدا یک موجود متناهی است یا نامتناهی، موجودی مخلوق است یا نامخلوق. در نتیجه مفهوم

1- univocation

«موجود» آن گونه که در مورد خدا تصدیق می‌شود، متفاوت از آن دو مفهوم دیگر [متناهی یا نامتناهی - مخلوق یا نامخلوق] اما مشتمل بر هر دوی آنها می‌باشد، از این رو این مفهوم، مشترک معنوی است (Duns Scotus, 1987, P.20).

بنابراین موجود، متفاوت از متناهی و موجود نامتناهی و نیز متفاوت از موجود مخلوق و نامخلوق است و در عین حال بر هر دو حمل می‌شود، بنابراین مشترک معنوی است؛ زیرا اگر مشترک معنوی نباشد با فرض تفاوت مزبور اساساً نمی‌توانست بر آن دو حمل شود. بنابراین موجود را نمی‌توان مشترک لفظی دانست.

۴- لحاظ امکان به معنای خاص

از دیگر مبانی اثبات وجود خدا در تفکر اسکوتوس تلقی خاصی از امکان و موجود ممکن (ممکن‌الوجود) است که تحت تأثیر ابن‌سینا با امکان خاص^۱ (که متفاوت از امکان عام است) مطرح می‌شود. چیزی ممکن به امکان عام است که بتواند وجود داشته باشد، یعنی فرض وجود آن مستلزم تناقض نباشد. اما امکان خاص به معنای تساوی نسبت یک ماهیت مفروض به وجود و عدم است. امکان خاص جایگاه ویژه‌ای به خصوص در اثبات وجود خدا دارد. هر معلولی یعنی هر موجودی که دارای ماهیتی فی نفسه غیر از وجودش باشد، ممکن‌الوجود است و فی‌نفسه نسبت آن به وجود و عدم، مساوی است و لذا علتی می‌خواهد که طرف وجود را برای آن واجب و ضروری سازد. ابن‌سینا در بحث از امکان خاص از اعتبار عقلی استفاده می‌کند و ماهیت معلول را فی‌نفسه و به نحو لابشرط لحاظ می‌کند، یعنی پیش از هرگونه تحقق وجود یا عدم برای آن. او در بخش الهیات کتاب الشفاء در این باره می‌نویسد:

معلول در حد ذات خویش به گونه‌ای است که وجود برایش واجب نیست؛ زیرا در غیر این صورت بدون علتش واجب می‌بود. نیز به گونه‌ای است که وجود برایش ممتنع نیست؛ زیرا در غیر این صورت به واسطه علت، وجود نمی‌یافت. پس ذات و ماهیت معلول فی‌نفسه - بدون شرط وجود علت یا عدم علت برای آن - ممکن‌الوجود است و صرفاً به واسطه علت، واجب می‌گردد (ابن‌سینا، ۱۴۲۸هـ ص ۲۷۷). اسکوتوس نیز در استدلال خود بر اثبات وجود خدا از امکان خاص بهره می‌گیرد. استدلال وی بر وجود خدا به عنوان علت فاعلی اول با این عبارات آغاز می‌شود: « موجودی می‌تواند ایجاد شود ... این موجود ممکن نیست خودش را ایجاد کند یا خودش را پدید آورد؛ در نتیجه صرفاً ممکن

1. contingency

است به وسیله موجودی دیگری ایجاد شود» (Duns Scotus, 1987, P.37). روشن است که این موجود باید ممکن به معنای خاص باشد؛ زیرا اسکوتوس در پی یافتن موجود دیگری است که طرف وجود را برای این موجود که ذاتاً نسبت به وجود و عدم یکسان است واجب کند.

۵- لحاظ علت فاعلی به مثابه علت تامه، موجهه و مبقیه

اصلی‌ترین مبنای مابعدالطبیعی اثبات وجود خدا در تفکر اسکوتوس تلقی خاص او از علیت^۱ است. وی در این بحث نیز یکسره تحت‌تأثیر ابن‌سینا قرار دارد.

ابن‌سینا میان علل مابعدالطبیعی و علل طبیعی تمایز قائل می‌شود. وی در کتاب *الهیات شفاء* علت به معنای حقیقی را که همانا علت مابعدالطبیعی و فاعلی و تامه و موجهه و مبقیه و در تقابل با علت طبیعی و تجربی و ناقصه و معده است، این‌گونه معرفی می‌کند: اگر چیزی از چیزها به نحو بالذات سبب وجود چیز دیگری به نحو دائم باشد، تا هنگامی که ذاتش موجود است، سبب آن چیز خواهد بود؛ پس اگر وجودش دائمی باشد معلولش هم دارای وجود دائمی است. چنین علتی سزاوارتر است که علت خوانده شود؛ زیرا از مطلق عدم شیء جلوگیری می‌کند و وجود تام را به شیء می‌بخشد. این معنا همان است که نزد حکما «ابداع» نامیده می‌شود که همانا ایجاد چیزی بعد از نبود مطلق آن است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸هـ ص ۲۶۶).

از منظر ابن‌سینا سلسله‌ای از این علل نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد، اگر اساساً بتوان سلسله‌ای برای این علل قائل شد. همین قسم علت است که با معلول معیت دارد و معلول نمی‌تواند بدون آن وجود داشته باشد. چنین علتی دائماً در حال افاضه وجود به معلول است. اما علیت تجربی و طبیعی از سنخ علیت اعدادی است که تسلسل آن تا بی‌نهایت هیچ ایراد عقلی ندارد و این قسم علت می‌تواند با معلول معیت نداشته باشد؛ زیرا معلول بدون آن هم می‌تواند به بقای خویش ادامه دهد.

ابن‌سینا همچنین میان علت ذاتی و علت غیرذاتی تمایز قائل می‌شود و علت ذاتی را همان علت فاعلی و موجهه شیء که با آن معیت دارد، معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که تسلسل علل ذاتی تا بی‌نهایت محال است، در حالی که تسلسل علل غیرذاتی تا بی‌نهایت هیچ ایراد عقلی ندارد. او در همان کتاب در این باره می‌نویسد: آن علل ذاتی، که وجود بالفعل شیء متوقف بر آنها است، باید همراه با شیء باشد نه این‌که به نحوی تقدم وجودی بر شیء داشته باشد که با حدوث معلول زوال یابد، در حالی که چنین زوالی در علل غیرذاتی جایز است؛ و منعی ندارد که این‌گونه علل تا بی‌نهایت

1- causality

پیش برود، بلکه واجب است بی‌انتهای باشند (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ هـ ص ۲۶۶).

اسکوتوس نیز میان علت‌الذات و علت‌بالعرض تفاوت قائل می‌شود. علت‌بالذات علتی است که معلول آن، متعلق‌بالذات نیروی علی‌آن باشد، یعنی مستقیماً و بی‌واسطه بالطبع آن را پدید آورد، ولی علت‌بالعرض نمی‌تواند به طور مستقیم و به نحو بی‌واسطه با نیروی خویش معلول را پدید آورد. علت ذاتاً ترتب یافته^۱ نمی‌تواند تا بی‌نهایت تسلسل داشته باشد.

وی در کتاب درس‌گفتارها ضمن تصریح به این مطلب که کتاب مابعدالطبیعه [الشفاء] ابن‌سینا^۲ را مطالعه کرده است، در این باره می‌نویسد: «فلاسفه امکان عدم تناهی را نه در علل ذاتاً ترتب یافته^۳، بلکه صرفاً در علل عرضاً ترتب یافته می‌پذیرند؛ آن‌گونه که از کتاب مابعدالطبیعه ابن‌سینا آشکار می‌شود» (Duns Scotus, 1987, P.40)

بر این اساس به نظر اسکوتوس ترتب ذاتی سه تفاوت اساسی با ترتب عرضی دارد: نخست آن‌که امر متأخر تا آن‌جا که به نوبه خود یک علت است، به نحو‌بالذات در علیتش وابسته به امر متقدم است. یک علت فاعلی در یک سلسله ذاتاً ترتب یافته، نه تنها علت «وجود» معلولش است، بلکه علت «علیت» معلولش نیز می‌باشد؛ دوم آن‌که علیت امر متقدم، کامل‌تر و تمام‌تر از علیت امر متأخر است. این مطلب بدین جهت است که در سلسله‌ای از علل ذاتاً ترتب یافته علت متقدم دربردارنده علیت یا نیروی علی مجموعه علل مادون خویش است؛ و سوم این‌که همه اعضای این سلسله هم‌زمان‌اند. سلسله‌ای از علل ذاتاً ترتب یافته سلسله‌ای است که اعضای آن برای تولید یک معلول واحد از یک علت‌الذات با هم و در یک زمان کار می‌کنند (Ibid, P.40-41).

۶- بهره‌گیری از برهان وسط و طرف

از دیگر میانی اثبات وجود خدا در تفکر اسکوتوس بهره‌گیری کامل وی از برهان مشهور وسط و طرف ابن‌سینا است. ابن‌سینا در بحث از اثبات وجود خدا پس از تبیین این مطلب که سلسله‌ای از علل فاعلی نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند، برهان وسط و طرف را مطرح می‌کند. وی این برهان را در کتاب الهیات شفاء این‌گونه تبیین می‌کند: اگر معلولی را تصور کنیم و سپس علتی را هم برای آن تصور کنیم و برای آن علت هم علتی را [تصور کنیم]، ممکن نیست که هر علتی، علتی

1- essentially ordered

۲- متفکران قرون وسطا و از جمله اسکوتوس کتاب الشفاء ابن‌سینا را با نام مابعدالطبیعه می‌شناختند.

3- essentially ordered

داشته باشد تا بی‌نهایت؛ [زیرا] هر یک از این سه چیز خصوصیتی دارد. خصوصیت طرف معلول این است که علت چیزی نیست و خصوصیت طرف آخر این است که علت همه چیزهای دیگر است، و خصوصیت وسط این است که علت یک طرف و معلول طرف دیگر است. تفاوتی ندارد که وسط یکی باشد یا بیش از یکی، و اگر بیش از یکی باشد تفاوتی ندارد که به نحو متناهی ترتب یافته باشد یا به نحو نامتناهی؛ زیرا اگر در کثرتی متناهی ترتب یافته باشد، مجموعه تعدادی که در میان دو طرف قرار دارد مانند یک وسط است [و] اگر در کثرتی نامتناهی ترتب یافته باشد، هر مجموعه‌ای از آن را لحاظ کنی علت وجود معلول اخیر است و در عین حال خودش معلول است؛ زیرا هر واحدی از آن، معلول است و وجودش به آن بستگی دارد و آن چه وجودش به معلول بستگی دارد خودش هم معلول است، جز این که آن مجموعه شرط وجود معلول اخیر و علت آن است و هرچقدر هم بر این وسط تا بی‌نهایت بیفزایی همین حکم باقی است. در این صورت جایز نیست که مجموعه‌ای از علل، موجود باشد در حالی که علتی غیرمعلول یا علتی اول در آن مجموعه نباشد؛ زیرا این مجموعه نامتناهی، وسط بدون طرف خواهد بود و چنین چیزی محال است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸هـ ص ۳۲۲-۳۲۸).

همین مطلب در ضمن استدلال اسکوتوس بر وجود خدا نیز نمایان می‌شود. وی در استدلال خویش بر وجود علت فاعلی اول بیان می‌کند که تسلسل علل ذاتاً ترتب یافته تا بی‌نهایت محال است. او اثبات می‌کند که این سلسله از علل فاعلی اگر نامتناهی باشد، هر یک از اعضای آن از جهتی علت و از جهتی معلول است؛ یعنی علت موجود پس از خود و معلول موجود پیش از خود است و به هر حال «وسط» به شمار می‌آید، لیکن باید علت اولی فرض شود که فقط علت موجود پس از خویش است و معلول هیچ موجودی نیست و «طرف» محسوب می‌شود؛ زیرا طبق فرض، موجودی پس از آن نیست. اما این علت اول نمی‌تواند جزئی از سلسله باشد؛ زیرا در این صورت خودش معلول خودش خواهد بود و چنین چیزی محال است. حتی با فرض این که این سلسله نامتناهی باشد باز هم علت اول نمی‌تواند جزئی از این سلسله باشد. اسکوتوس در این باره می‌نویسد: علت متقدم [یعنی علتی که در ابتدای سلسله قرار دارد] نمی‌تواند علتی باشد که جزئی از این سلسله است؛ زیرا در این صورت علت خودش خواهد بود.

بنابراین، این سلسله به عنوان یک کل، وابسته به گروه معلول‌ها نیست، و من این علت متقدم را علت فاعلی اول می‌نامم. حتی اگر این گروه موجودات معلول، نامتناهی باشند، باز هم وابسته به چیزی بیرون از خودشان هستند [یعنی همان علت فاعلی اول] (Duns Scotus, 1987, P.37).

ب - استدلال بر وجود خدا

استدلال اسکوتوس بر وجود خدا با توجه به تأثیر افکار ابن‌سینا بر مقدمات و مبانی آن، به شرحی است که پس از این می‌آید.^۱ استدلال اسکوتوس بر وجود خدا یا اثبات وجود یک علت اول، مشتمل بر اثبات تفوق سه وجهی خدا یعنی اثبات وجود علت فاعلی اول، اثبات وجود علت غایی اول و اثبات وجود کامل‌ترین یا برترین موجود است. وی این دسته‌بندی را بدین سان ترسیم می‌کند: «خواص موجود نامتناهی [= خدا] که ناظر به مخلوقات است یا بر مبنای علیت است یا بر مبنای برتری. خواصی که بر مبنای علیت است به نوبه خود دو وجهی است؛ یعنی خواص بر مبنای علیت فاعلی و خواص بر مبنای علیت غایی» (Duns Scotus, 1987, P.37).

۱- اثبات وجود خدا به عنوان علت فاعلی اول

اثبات وجود خدا به عنوان «علت فاعلی اول»^۲ توسط اسکوتوس در کتاب *درس‌گفتارها* در چهار گام مطرح می‌شود. در گام نخست، وی بیان می‌کند که حداقل یک موجود می‌تواند ایجاد شده باشد. این موجود یا به وسیله خودش ایجاد شده است، یا به وسیله یک امر معدوم و یا به وسیله موجودی غیر از خودش. فرض نخست محال است؛ زیرا مستلزم دور است. فرض دوم هم محال است؛ زیرا امر معدوم نمی‌تواند علت امر موجود باشد. اما در صورت سوم، آن موجود دیگر یا موجود اول است و یا این‌گونه نیست؛ اگر اول باشد مطلوب حاصل است، اما اگر اول نباشد باید موجودی دیگر پیش از آن، علت آن باشد. اکنون همین مطلب را در مورد این موجود اخیر نیز می‌توان مطرح کرد؛ و از آن‌جا که تسلسل یا دور در علل محال است، «فرض یک علت فاعلی اول» ضروری است. عبارت اسکوتوس چنین است: یک موجود می‌تواند ایجاد شده باشد. بنابراین این موجود یا به وسیله خودش، یا به وسیله امر معدوم و یا به وسیله چیزی غیر از خودش ایجاد شده است. اما این موجود، ممکن نیست به وسیله امر معدوم ایجاد شده باشد؛ زیرا آن چه معدوم است [صرفاً] علت امری معدوم است. همچنین این موجود ممکن نیست خودش را پدید آورد؛ بنابراین صرفاً ممکن است به وسیله موجودی دیگر ایجاد شود. بگذارید این موجود دیگر را الف بنامیم. اگر الف، اول باشد، در این صورت همان چیزی را که در

۱- برهان ابن‌سینا بر وجود خدا که به «برهان وجوب و امکان» مشهور شده است، در آثار مختلف وی آمده و به اندازه کافی از سوی ابن‌سیناشناسان ایرانی و غیرایرانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و نیازی به طرح مجدد آن در این نوشتار نیست. البته همانندی‌ها و تفاوت‌های استدلال‌های این دو متفکر در بخش «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» مطرح خواهد شد.

2- first efficient cause

صد اثبات آن بودم در اختیار دارم؛ اما اگر اول نباشد در این صورت یک فاعل متأخر است. بگذارید فرض کنیم که این موجود (اخیر)، اول نیست و ب نام دارد. در این صورت می‌توانیم همان‌گونه که در مورد الف استدلال کردیم در مورد ب هم استدلال کنیم. با این وجود، عدم تناهی در این ترتب صعودی، ناممکن است؛ از این رو یک تفوق، ضروری است؛ زیرا هر آن چه چیزی مقدم بر خودش ندارد، متأخر از هیچ چیزی نمی‌باشد، به این جهت که دور در علل، غیرقابل قبول است (Duns Scotus, 1987, P.39).

اسکوتوس در گام دوم استدلال خود بیان می‌کند که این سلسله علل فاعلی صرفاً سلسله‌ای از علل ذاتاً ترتب یافته است و تسلسل علل ذاتاً ترتب یافته تا بی‌نهایت محال است. وی بیان می‌کند که این سلسله علل فاعلی اگر نامتناهی باشد، هر یک از اعضای آن از جهتی علت و از جهتی معلول است، یعنی علت موجود بعد از خود و معلول موجود پیش از خود است. ولی باید علت اولی فرض شود که فقط علت موجود پس از خویش است و معلول هیچ موجودی نیست؛ زیرا طبق فرض، موجودی پیش از آن نیست. اما این علت اول نمی‌تواند جزئی از سلسله باشد؛ زیرا در این صورت خودش معلول خودش خواهد بود و چنین چیزی محال است. حتی با فرض این که این سلسله نامتناهی باشد، باز هم علت اول نمی‌تواند جزئی از این سلسله باشد. اسکوتوس در همان کتاب در این باره می‌نویسد:

علت متقدم [یعنی علتی که در ابتدای سلسله قرار دارد] نمی‌تواند علتی باشد که جزئی از این سلسله است؛ زیرا در این صورت علت خودش خواهد بود. بنابراین، این سلسله به عنوان یک کل، وابسته به گروه معلول‌ها نیست و من این علت متقدم را علت فاعلی اول می‌نامم. حتی اگر این گروه موجودات معلول، نامتناهی باشند، باز هم وابسته به چیزی بیرون از خودشان یعنی همان علت فاعلی اول هستند (Ibid, P.41-42).

سپس اسکوتوس در گام سوم استدلال خود، به اثبات این مطلب می‌پردازد که علت فاعلی اول نمی‌تواند ایجاد شده باشد؛ زیرا در غیر این صورت یا سلسله علل فاعلی تا بی‌نهایت پیش می‌رود و یا دور پدید می‌آید. اما اگر علت فاعلی اول نمی‌تواند ایجاد شود، هیچ علتی (اعم از علل مادی، صوری، فاعلی و غایی) نخواهد داشت. علل فاعلی و غایی علل بیرونی‌اند و علل مادی و صوری علل درونی؛ و اگر علت اول علت بیرونی ندارد، قطعاً علت درونی هم ندارد؛ زیرا علت درونی، فروتر از علت بیرونی است؛ زیرا جزئی از چیزی است که این علت بیرونی، علت آن است. باز هم به عبارات او در این باره توجه می‌کنیم: «اگر چنین موجودی [علت اول] بتواند صرفاً برحسب چیز دیگری علت باشد یا اگر بتواند ایجاد شود، در این صورت یا یک فرآیند یعنی تسلسل علل تا بی‌نهایت پدید خواهد آمد و یا دور در علل نتیجه خواهد شد. اگر چنین موجودی نمی‌تواند ایجاد شده باشد هیچ نوع علتی نخواهد

داشت؛ زیرا نمی‌تواند نتیجه یک علت فاعلی، مادی یا صوری باشد و نیز نمی‌تواند هیچ علت غایی داشته باشد. اگر چیزی هیچ علت بیرونی‌ای نداشته باشد، علت درونی هم ندارد؛ زیرا در حالی که علت بیرونی، نه مستلزم عدم کمال بلکه مستلزم کمال است، علت درونی ضرورتاً مستلزم عدم کمال است؛ زیرا علت درونی، جزئی از چیزی است که علت آن است و انکار آن چه تقدم دارد به معنای انکار آن چیزی است که تأخر دارد» (Duns Scotus, 1987, P.45-46).

اسکوتوس تا این‌جا «فرض ذهنی» یک علت فاعلی اول را اثبات کرد، اما در گام چهارم با بیان سه استدلال «وجود واقعی» یک علت فاعلی اول را اثبات می‌کند. نخست این که اگر علت فاعلی اول «ضرورتاً» در خارج وجود نداشته باشد «ممکن» خواهد بود، یعنی نسبتش به وجود و عدم یکسان است، اما می‌تواند وجود داشته باشد. اگر فرض کنیم که این علت در خارج وجود ندارد، می‌توانیم بپرسیم به چه جهت در خارج وجود ندارد؟ اگر این امر به سبب عدم علت آن است، باید گفت که علت فاعلی اول علتی ندارد که عدم آن منجر به عدم علت فاعلی اول در خارج گردد. بنابراین علت فاعلی اول ضرورتاً در عالم خارج وجود دارد. دوم این که اگر علت فاعلی اول واقعاً در خارج وجود نداشته باشد، این بدان معناست که یک موجود معدوم^۱ باعث پدید آمدن موجودات واقعاً موجود خواهد بود و چنین چیزی محال است؛ زیرا معدوم نمی‌تواند موجود را پدید آورد. سوم این که عدم شایستگی و عدم کفایت^۲ عالم مخلوق به خودی خود، وجود علت فاعلی اول را اثبات می‌کند؛ زیرا عالم مخلوق به خودی خود فاقد شایستگی و کفایت لازم برای ایجاد و بقای خویش است.

اسکوتوس این سه استدلال را بدین نحو بیان می‌کند: ۱- هر چیزی که بنا بر طبیعتش تمایلی به دریافت وجود از ناحیه چیزی دیگر نداشته باشد، می‌تواند فی‌نفسه وجود داشته باشد، اگر اساساً بتواند وجود داشته باشد. ولی دریافت وجود از ناحیه چیزی دیگر در مفهوم موجودی که در نظام فاعلیت، اول است مندرج نیست. در نتیجه یک علت فاعلی اول به معنای مطلق و نامشروط می‌تواند فی‌نفسه وجود داشته باشد؛ و از این رو فی‌نفسه وجود دارد؛ زیرا آنچه واقعاً فی‌نفسه وجود ندارد، فی‌نفسه مستعد وجود داشتن نیست. ۲- در غیر این صورت یک موجود ناموجود باعث خواهد شد که چیزی وجود داشته باشد، اما این ناممکن است. ۳- وجود این علت فاعلی اول از عدم شایستگی و عدم کفایت عالمی که فاقد برترین درجه ممکن وجود است اثبات می‌شود (Ibid, P.47).

1- non – existent

2- impropriety

۲- اثبات وجود خدا به عنوان علت غایی اول

اسکوتوس وجود خدا را به عنوان «علت غایی اول»^۱ بدین نحو اثبات می‌کند که غایت اول به معنای واقعی کلمه آن است که بر حسب طبیعت خودش غایت است. اکنون موجود اول یا برحسب طبیعت خودش غایت است یا بر حسب چیزی دیگر؛ اگر برحسب طبیعت خودش غایت باشد، غایتی داریم که اول است؛ اما اگر صرفاً برحسب چیزی دیگر غایت باشد، این چیز دیگر، مناسب است که برحسب طبیعت خودش غایت باشد. و از آنجا که تسلسل غایات تا بی‌نهایت محال است، به غایتی می‌رسیم که اول است و غایتی که می‌تواند اول باشد واقعاً وجود دارد (Duns Scotus, 1987, P.47-48).

۳- اثبات وجود خدا به عنوان کامل‌ترین و برترین موجود

وجود خدا به عنوان کامل‌ترین و برترین موجود^۲ نیز بدین نحو توسط اسکوتوس اثبات می‌شود که ما سلسله‌ای از موجودات را مشاهده می‌کنیم که هر یک دارای درجه‌ای از کمال و برتری است؛ اما باید یک موجود وجود داشته باشد که به نحو بالفعل از جهت کمال و برتری از سایر موجودات فراتر رفته است. این موجود، اول است؛ زیرا در غیر این صورت تسلسلی تا بی‌نهایت پدید می‌آید و چنین چیزی محال است. چنین موجودی به هیچ طریق نمی‌تواند معلول و معطوف به غایتی دیگر باشد و چون می‌تواند از جهت کمال و برتری، اول باشد واقعاً وجود دارد. بنابراین وی اثبات وجود کامل‌ترین و برترین موجود را هم به همان شیوه مطرح در دو استدلال پیش به انجام می‌رساند (Duns Scotus, 1987, P.49).

اسکوتوس در کتاب در باب اصل نخست بر این باور است که این سه تفوق (یعنی علت فاعلی اول، علت غایی اول و کامل‌ترین یا برترین موجود) در واقع مصداقاً بر هم منطبق‌اند، و یک موجود است که این سه ویژگی را دارد؛ زیرا اگر هر یک از این سه تفوق در یک موجود مستقل باشد، هیچ یک از این سه نمی‌تواند مطلقاً و کاملاً برتر باشد. موجودی کاملاً برتر است که این هر سه را با هم داشته باشد (Ibid, A Treatise on God as First Principle, P.18).

باید توجه داشت که اسکوتوس در بحث از اثبات وجود خدا به مثابه علت فاعلی اول، هم به لحاظ مقدمات و مبانی و هم به لحاظ ساختار استدلال متأثر از ابن‌سینا است - چنان که نشان داده شد - اما در دو قسم دیگر، یعنی اثبات وجود خدا به مثابه علت غایی اول و اثبات وجود خدا به مثابه کامل‌ترین

1- first final cause

2- most perfect or eminent being

یا برترین موجود صرفاً به لحاظ مقدمات و مبانی از ابن‌سینا پیروی کرده است لیکن ساختار استدلال وی متفاوت از ساختار استدلال ابن‌سینا است.

گذشته از موارد «تاثیرپذیری» اسکوتوس از ابن‌سینا، «شباهت»ها و «تفاوت»هایی نیز میان دیدگاه‌های این دو متفکر وجود دارد که از باب بررسی مقایسه‌ای بدان اشاره می‌شود:

۱- نتیجه استدلال‌های هر دو متفکر، خدایی است با ویژگی‌های یکسان به لحاظ فلسفی، اما متفاوت به لحاظ دینی. خدای ابن‌سینا و اسکوتوس به لحاظ فلسفی، علت فاعلی اول به معنای حقیقی کلمه است، یعنی معطی‌الوجود است نه محرک اول یا ناظم و ... اما به لحاظ دینی، خدای ابن‌سینا در فضا و فرهنگ اسلامی ترسیم می‌شود، اما خدا آن گونه که در تفکر اسکوتوس توصیف می‌شود نهایتاً خدا در باور یک متفکر مسیحی با همه ویژگی‌ها و الزامات مسیحی مفهوم خداست. (به همین جهت است که ابن‌سینا ضمن توجیه خلقت بر مبنای فیض یا صدور^۱، خدا را به عنوان «فاعلِ بالعنايه» معرفی می‌کند، اما خدای اسکوتوس به عنوان «فاعلِ بالقصد» معرفی می‌شود).

۲- ابن‌سینا و اسکوتوس در شیوه استدلال بر وجود خدا همانند یکدیگر عمل می‌کنند، زیرا هر دو متفکر استدلال خود را از موجود به طور کلی یا موجود بما هو موجود آغاز می‌کنند و با بهره‌گیری از برهان وسط و طرف به اثبات خدایی می‌رسند که علت فاعلی اول مخلوقات است. تفاوت در این جاست که در فلسفه ابن‌سینا این شیوه مربوط به برهان وجوب و امکان است و غرض آن اثبات علت فاعلی اول است، اما در تفکر اسکوتوس با همین شیوه تفوق سه وجهی خدا (علت فاعلی اول، علت غایی اول و برترین و کامل‌ترین موجود) به صورت یک‌جا اثبات می‌شود و نهایتاً این سه در یک هویت متمرکز می‌گردند.

نتیجه‌گیری

چنان که ملاحظه شد اسکوتوس در طرح و تبیین پیش‌انگاره‌ها یا مقدمات و مبانی اثبات وجود خدا کاملاً تحت تاثیر ابن‌سینا قرار دارد:

۱- ابن‌سینا در آثار خود برهان ارسطویی محرک اول را آن گاه که معطوف به اثبات وجود خدا به عنوان علت فاعلی اول شود نامعتبر می‌داند؛ اسکوتوس نیز تحت تاثیر وی این برهان را در مقام اثبات وجود خدا به عنوان موجود اول نامعتبر می‌داند.

۲- ابن‌سینا برهان خود بر وجود خدا را مقدمتاً با «خود وجود» یا «موجود بما هو موجود» آغاز

1- emanation

- می‌کند و اسکوتوس هم به پیروی از وی برهان خود را با «موجود به طور کلی» آغاز می‌کند.
- ۳- اسکوتوس نظریه اشتراک معنوی موجود را به مثابه مدخلی مهم بر اثبات وجود خدا از ابن‌سینا اخذ می‌کند.
- ۴- امکان خاص آن گونه که در آثار ابن‌سینا مشاهده می‌شود و منتسب به وی است عیناً به اسکوتوس منتقل می‌شود.
- ۵- علت فاعلی را ابن‌سینا به معنای حقیقی و به مثابه علت تامه، موجه و مبقیه لحاظ می‌کند و میان سلسله علل ذاتی و علل عرضی تمایز قائل می‌شود. اسکوتوس صراحتاً دیدگاه خود را مأخوذ از وی می‌داند.
- ۶- بهره‌گیری از برهان وسط و طرف در اثبات وجود خدا با ابن‌سینا آغاز می‌شود و همین برهان با اندکی تغییر ظاهری به اسکوتوس منتقل می‌شود. دامنه تأثیرپذیری اسکوتوس از ابن‌سینا بدین سان چنان گسترده است که می‌توان ادعان داشت که اسکوتوس بدون توجه به آراء و افکار ابن‌سینا در اثبات وجود خدا قطعاً به دیدگاه‌هایی متفاوت از آنچه از وی بر جای مانده است می‌رسید. گذشته از موارد تأثیرپذیری اسکوتوس از ابن‌سینا، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی نیز میان دیدگاه‌های این دو متفکر وجود دارد:
- ۱- نتیجه استدلال‌های هر دو متفکر، خدایی است با ویژگی‌های یکسان به لحاظ فلسفی، اما متفاوت به لحاظ دینی.
- ۲- در شیوه استدلال بر وجود خدا نیز ابن‌سینا و اسکوتوس همانند یک‌دیگرند، جز این که در فلسفه ابن‌سینا با این شیوه علت فاعلی اول اثبات می‌شود، اما در تفکر اسکوتوس با همین شیوه تفوق سه وجهی خدا به صورت یکجا اثبات می‌شود.

منابع و مأخذ

- ✓ ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، **الاثارات و التنبيهات**، شرح نصیرالدین طوسی، شرح الشرح قطب‌الدین رازی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵، چاپ اول
- ✓ _____، **الشفاء، الإلهیات**، تحقیق الاب قنواتی و سعید زاید، تهران، انتشارات ذوی‌القربی، ۱۴۲۸هـ چاپ اول
- ✓ _____، **المباحثات**، تحقیق و تعلیق محسن بیدار، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۱، چاپ اول
- ✓ عباس زاده، مهدی، «تأثیر ابن‌سینا بر وجودشناسی دنس اسکوتوس»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی حکمت سینوی (مشکوه‌النور)، سال چهاردهم، پاییز و زمستان، ۱۳۸۹

- ✓ Cross, Richard, *Duns Scotus on God*, Ashgate, Aldershot and Burlington, 2005, First published
- ✓ Duns Scotus, John, *A Treatise on God as First Principle*, <http://www.ewtn.com/library/THEOLOGY/GODASFIR.htm>
- ✓ _____, *Philosophical Writings: A Selection*, Indiana, Allan B. Wolter, , Hackett Publishing Company, 1987, First published
- ✓ _____, *Questions on the Metaphysics of Aristotle, Vol. II (Books six - Nine)*, Translated by: Girard J. Etzkorn, And Allan B. Wolter, New York, Fransiscan Institute Publications, 1998, First published

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.